



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ



A large, snow-covered tree stands in a winter forest. The tree is heavily laden with snow, and its branches are intricate and dense. The background shows a line of evergreen trees, also covered in snow, under a clear blue sky. The ground is a mix of snow and patches of brown earth.

آموزش و پرورش ناحیه یک شهرستان سنندج

تحلیل درس هشتم، فصل چهارم، فارسی پایه یازدهم

تدوین : رویا غفوری
دبیر ادبیات فارسی

۲۴

زندگی

ادبیات سرو

درس هشتم: در گوی عاشقان

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت: چنان باش ...





ديوان شمس تبریزی

شیر
عصا
عمر بر حال هست چو
سیر نولیر روح
په

درس هشتم

در گوی عاشقان

محمد، ملقب به جلال الدین، مشهور به «مولانا» یا «مولوی»، اوایل قرن هفتم، در شهر بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم»، اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، اما جلال الدین همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریانش را دوست می داشته و از یاد آنان دلش آرام نبوده است.

فلمرو ربانی اقامت: جای گزیدن، زیستن / قونیه: یکی از شهرهای ترکیه □ اوایل قرن، شهر بلخ، علت شهرت او، مولانای روم، شهر قونیه، مردم

خراسان، همشهریانش، یاد آنان، دلش: ترکیب اضافی / قرن هفتم، اقامت طولانی: ترکیب وصفی

فلمرو ادبی دل: مجازاً ◀ وجود مولانا

فلمرو فکری (مفهوم: مهرورزی / بی قراری عاشق به یاد معشوق)

در کوی عاشقان

پدر جلال الدین، محمد بن حسین خطیبی، معروف به «بهاء الدین ولد» از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی رحمی‌ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارزم شاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید.

فلمرو زبانی هراس: ترس □ محمد بن حسین خطیبی: بدل برای پدر جلال الدین ♦ ملقب، کشتار لشکر مغول، رنجش از خوارزم شاه،

خویشان: معطوف

فلمرو ادبی رهسپار شدن ♦ کتابه از ♦ رفتن

فلمرو فکری (مفهوم: هجران و جدایی از یار و دیار / سفر و جدایی اجباری از وطن)

فلمرو ادبی (مفهوم: هجران و جدایی از یار و دیار / سفر و جدایی اجباری از وطن)

درس هشتم

در کوی عاشقان

چون به نیشایور رسید، با شیخ فریدالدین عطار، ملاقات کرد.

شیخ عطار، کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدین خردسال هدیه داد و به پدرش بهاء الدین گفت:
«زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.»

قلمرو ربانی / فرید: یگانه / عطار: عطر فروش / ملاقات: دیدار و رویارویی / اسرار: جمع سر، رازها / جلال: شکوه / بهاء: ارزش،

شکوه، خوبی، زیبایی، زینت

قلمرو ادبی / آتش، سوختگان: مراعات نظیر ❖ سوختگان ❖ استعاره از ❖ عاشقان و عارفان ❖ آتش زدن در کسی ❖ کنایه از ❖ ایجاد شور و شوق عشق،

عاشق کردن

قلمرو فکری «زود باشد که ... عشق و عرفان این پسر تو به زودی شور و اشتیاقی در دل عاشقان حق در سراسر جهان ایجاد خواهد کرد.» (مفهوم:

دیدار با درد آشنا / شورآفرینی و تاثیرگذاری عشق و عرفان مولانا)

درس هشتم

در کوی عاشقان

هنگامی که بهاء ولد، مناسک حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مدتی در آن نواحی به سر برد. آوازه تقوا و فضل و تأثیر بهاء ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاءالدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار پیوست.

فصلنامه زبانی مناسک: جمع مناسک، اعمال عبادی، آیین‌های دینی / شام: نام کشوری (سوریه کنونی) / تقوا: پرهیزکاری، ترس از خدا / فضل: دانش / مقامات: درجه و مرتبه دانش / شهریار: پادشاه، (علاءالدین کیقباد) □ فضل: معطوف ♦ علاءالدین کیقباد: بدل برای پادشاه سلجوقی روم

فصلنامه ادبی: به سر بردن □ کتاب □ زندگی کردن و ساکن شدن

فصلنامه فکری: (مفهوم: شهرت به دین و تقوا / طلب دیدار / قدرشناسی)

تذکره لغوی: (تذکره لغوی: کلمات و معانی) □ کلمات و معانی □ کلمات و معانی □ کلمات و معانی

در کوی عاشقان

بهاء ولد از آنجا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول بر کنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن سرزمین، علاقه فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، بی اندازه، او را گرمی می داشت. جلال الدین، در هجده سالگی به فرمان پدر با «گوهر خاتون» سمرقندی ازدواج کرد.

فلمرو ریاضی بصیرت: بینش، روشن بینی، آگاهی | صاحب بصیرت، عالم پرور، آزاد، معطوف

فلمرو ادبی «دانا، صاحب بصیرت، عالم پرور» و «آرام، آزاد»: مراعات نظیر

فلمرو فکری (مفهوم: قدرشناسی (قدر زور، زرگرشناسی، قدر گوهر، گوهری) / صدرنشینی هنرمند)

در کوی عاشقان

پس از درگذشت بهاء‌الدین، جلال‌الدین محمد به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت؛ جلال‌الدین در آن هنگام، بیست و چهار سال داشت. پس از این، جلال‌الدین مدتی در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دمشق شد و بیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می‌اندوخت و معرفت می‌آموخت.

فلمنروانی اصرار: پافشاری / مجالس: جمع مجلس، نشستگاهها، محل‌های نشستن، جلسه، سخنرانی / وعظ: اندرز، پند دادن / حلب: شهر بزرگی است در شام / تحصیل: حاصل کردن، به دست آوردن / عازم: رهسپار، راهی / دمشق: بزرگترین شهر سوریه / معرفت: شناخت □ شاگردان، وعظ: معطوف

فلمنروادبی عازم شدن: کتاب، سفر کردن، رفتن □ می‌اندوخت، می‌آموخت: سجع

فلمنروفکری (مفهوم: سفر و علم‌اندوزی)

درس هشتم

در کوی عاشقان

جلال الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدّت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه باز آمد و همه روزه، به شیوه پدر، در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می شدند.

فلمرو بنای ارشاد: راه نمودن، راهنمایی، راه حق نمودن / طالب: جوینده / شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت / محضر: محلّ

حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می شود. شام، ارشاد: معطوف

فلمرو ادبی محضر، حاضر: اشتقاق (هم ریشگی)

فلمرو فکری (مفهوم: تعلیم و ارشاد)

فلمرو فکری (مفهوم: تعلیم و ارشاد)

درس هشتم

در کوی عاشقان

در این ایام که جلال الدین، روزها به شغل تدریس می گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت، در برابرش نمایان شد؛ او شمس الدین تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف، بسیار مسافرت کرد و از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البته جست و جو و پرواز در عالم معنا، او را «شمس پرنده» می گفتند.

فلمروزیابی تقوا: پرهیزگاری، ترس از خدا / زهد: پارسایی، پرهیزگاری / متفق: همسو، هم عقیده، موافق / مشایخ: جمع شیخ، علما،

بزرگان / شمس: آفتاب، خورشید / حقیقت: حق، عرفان / پیروان، زهد، شمس، معارف، جست و جو، پرواز: معطوف

فلمروادبی آفتاب عشق، شمس حقیقت: اضافه تشبیهی * شمس: ۱. خورشید ۲. لقب مراد و مرشد مولانا: ایهام * مشایخ: جمع شیخ * علم: مشایخ

فلمروفکری (مفهوم: شهرت به زهد و تقوا / دیدار با پیر و آشنایی با حقیقت / جستجو و حقیقت طلبی)

در کوی عاشقان

شمس الدین، بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال‌ها در جست‌وجویش بود؛ از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنا و بیگانه بست و تدریس و وعظ را رها کرد. مولانا جلال الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود، خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت؛ این خلوت عارفانه، حدود چهل روز طول کشید.

مولانا آن چنان در معارف شمس، غرق شد که مریدان خود را از یاد برد. اهل قونیه و علما و زاهدان هم، مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون‌تر می‌گشت. مولانا جلال الدین در این میان، با بی‌توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل‌های گرم و پُرسوز و گداز عاشقانه، سرگرم می‌کرد.

در کوی عاشقان

فصلروزیانی بامداد: صبح زود، سپیده دم / جمادی الآخر: ماه ششم از سال هجری قمری (جمادی الثانی) / پیر: کهن سال، سال خورده، مرشد، رهبر / مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می کند؛ مُراد، پیر، مقابل مرید و سالک / صحبت: گفت و گو، مشغول شدن و پرداختن به چیزی، همدمی / خلوت: تنهایی، تنها ماندن با معشوق، دوری گزیدن سالک از مردم برای تزکیه نفس / معارف: دانش ها، حکمت ها / ملامت: سرزنش، نكوهش، طعنه ❁ مرد حق، مرشد، خلوت، بیگانه، وعظ، استادی، علما، زاهدان، هیاهو، پرسوز و گداز: معطوف

فصلروادبی روی آوردن ❁ توجّه کردن / در خانه بستن بر کسی ❁ دوری گزیدن از مردم / زانو زدن ❁ خدمت و شاگردی کردن / غرق شدن ❁ توجّه بسیار / سرگرم کردن ❁ مشغول کردن

فصلروفکری (مفهوم: جست و جوی مردان حق / ملاقات با پیر حقیقی / دریافت حقیقت از پیر کامل / خلوت گزینی و دوری از خلق / رها کردن علم ظاهر و روی آوردن به علم حقیقی / شوریدگی و سرمستی از معرفت / ملامت گشی عاشق / بیان سوز و گداز عشق)

درس هشتم

در کوی عاشقان

در پی فزونی گرفتن خشم و غضب مردم، شمس، ناگزیر قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به تکاپو افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است. مولانا چندین نامه و پیغام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد.

یاران مولانا هم که پژمردگی و دل تنگی او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود، «سلطان ولد» را با غزل زیر، به طلب شمس روانه دمشق کرد.

فلمرو زبانی غضب: خشم گرفتن، تندمزاجی، برافروختگی / ناگزیر: ناچار، لابد / غیبت: پنهان شدن، غیاب، نبود کسی یا چیزی /

تکاپو: جست و جو، آمدوشد / عذر: پوزش، بهانه آوردن / غضب، پیغام دل تنگی: معطوف به سلطان ولد: بدل برای «فرزند خود»

فلمرو ادبی روی آوردن به کتابچه: توجه کردن

فلمرو فکری (مفهوم: افسردگی و غم هجران / تلاش برای یافتن معشوق (وصال) / حسادت به معشوق)

در کوی عاشقان

بروید اسے حریفان، بکشید یار ما را
به من آورید آخر، صنم گریزیا را

- **قلمرو زبانی** حریف: دوست، یار، همراه، همنشین / بکشید: بیاورید / صنم: بت، معشوق زیبارو (مجازاً) / گریزیا: فراری، فتواری
- بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد + فعل / جمله دوم: ندا و منادا / الگوی جمله سوم و چهارم: نهاد + مفعول + فعل) ❖ شیوه بلاغی در مصراع دوم: تقدم فعل بر مفعول ❖ یار ما: ترکیب اضافی / صنم گریزیا: ترکیب وصفی
- قلمرو ادبی** صنم: عشق / عاشق، معشوق، شمس ❖ ما، را: جناس ناهمسان ❖ تکرار صامت «ر»: واج آرایی
- قلمرو فکری** معنی: ای دوستان من، به سراغ محبوب من (شمس) بروید و آن یار گریزیا را برای من بیاورید. (مفهوم: آرزوی وصال / گریزیا بی معشوق)

بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد + فعل / جمله دوم: ندا و منادا / الگوی جمله سوم و چهارم: نهاد + مفعول + فعل) ❖ شیوه بلاغی در مصراع دوم: تقدم فعل بر مفعول ❖ یار ما: ترکیب اضافی / صنم گریزیا: ترکیب وصفی

بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد + فعل / جمله دوم: ندا و منادا / الگوی جمله سوم و چهارم: نهاد + مفعول + فعل) ❖ شیوه بلاغی در مصراع دوم: تقدم فعل بر مفعول ❖ یار ما: ترکیب اضافی / صنم گریزیا: ترکیب وصفی

در گوی عاشقان

به ترانه‌های شیرین، به بانه‌های زرین / بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را

تلمیذ زبانی خوش لقا: زیارو، خوش سیما (بیت یک جمله دارد. (الگو: نهاد + مفعول + فعل) * شیوه بلاغی در مصرع دوم: تقدم فعل

بر مفعول * بهانه‌های زرین، ترانه‌های شیرین، مه خوب خوش لقا: ترکیب وصفی / سوی خانه: ترکیب اضافی

تلمیذ زبانی ترانه‌های شیرین، بهانه‌های زرین: حس آمیزی * مه / بانه: (محبوب (شمس) * تکرار مصوت «پ»: واج آرایی

تلمیذ فکری معشوق زیاروی من را با چرب زبانی و به هر بهانه‌ای که می‌توانید به کنار من برسانید. (مفهوم: سعی در جلب نظر معشوق / چرب زبانی برای معشوق)

تلمیذ زبانی ترانه‌های شیرین، بهانه‌های زرین: حس آمیزی * مه / بانه: (محبوب (شمس) * تکرار مصوت «پ»: واج آرایی

درس هشتم

در کوی عاشقان

اگر او به وعده گوید که دمی دگر بیایم
همه وعده مکر باشد، بفریب او شمارا

قلمرو زبانی: وعده: قول، قرار / دم: لحظه، وقت و زمان | بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد + مفعول + متمم + فعل /

الگوی جمله دوم: نهاد + فعل / الگوی جمله سوم: نهاد + مسند + فعل / الگوی جمله چهارم: نهاد + مفعول + فعل) ♦ دمی دگر، همه وعده:

ترکیب وصفی / مکر: مسند ♦ شیوه بلاغی در جمله چهارم: تقدّم فعل بر مفعول و نهاد

قلمرو ادبی: تکرار صامت‌های «گ، م»: واج‌آرایی

قلمرو فکری: اگر که بهانه تراشی کرد یا قول آمدن در زمان دیگری را داد، مراقب باشید که در حال فریب دادن شماست.

(مفهوم: بهانه تراشی و حيله‌گری معشوق / ناز کردن معشوق / بی‌وفایی معشوق)

در گوی عاشقان

این پیک‌ها و نامه‌ها عاقبت در دل شمس تأثیر بخشید. شمس خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه بازگشت. با آمدن شمس، بار دیگر نشست‌ها و ملاقات مولانا با او پی‌درپی شد و سبب انقلاب احوال مولانا گردید. دگربار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند.

فلم‌رو رسانی: ملاقات: دیدن، دیدار کردن / انقلاب: دگرگون شدن، زیر و رو شدن، بی‌قراری / احوال: جمع حال، وضع‌ها، کار و بار / مریدان: ارادتمندان، علاقمندان، دوستداران (۱) مولانا، شمس: مفعول / دیوانه، جادوگر: مسند (۲) فعل «خواندند» به قرینه لفظی حذف شده است. (۳) نامه‌ها، ملاقات: معطوف

فلم‌رو فکری: (مفهوم: جلب رضایت معشوق / وصال / تغییر حال عاشق / حسادت خسودان)

در کوی عاشقان

چون یاران مولانا به آزار شمس برخاستند، شمس ناگزیر دل از قونیه بر کند و عزم کرد که دیگر بدان شهر پرغوغا باز نیاید و جایی برود که از او خبری نشنوند و رفت. از این به بعد، سرانجام و عاقبت کار شمس و اینکه چه بر سر او آمده، به درستی روشن نیست.

فلمرو ربانی: عزم: قصد، اراده / پرغوغا: پر آشوب، پر سرو صدا □ عاقبت کار شمس، این: معطوف

فلمرو ادبی: دل کردن: کتابه از رها کردن و دور شدن / به آزار برخاستن: کتابه از آزار دادن و اذیت کردن

فلمرو فکری: حسادت به معشوق و آزار او / ترک عاشق / هجران / بی خبری از معشوق

درس هشتم

در کوی عاشقان

پس از غیبت شمس، شاگردان به مولانا این گونه خبر دادند که شمس کشته شد ولی دلش بر درستی این خبر گواهی نمی داد. مولانا پس از جست و جوی بسیار، بی قرار و آشفته حال گردید. شب و روز از شدت بی قراری، بی تابی می کرد و شعر می سرود.

پس از جست و جوی بسیار، مولانا با خبر شد که ظاهراً شمس در دمشق است. آزار و انکار مخالفان سبب شد که او نیز در طلب یار همدل و همدم خود، عازم دمشق شود. مولانا در

فلمرو ربابی) عازم: رهسپار، راهی / بی قرار: ناپایدار، بی مبر، ناشکیبا / انکار: نپذیرفتن، حاشا کردن □ آشفته حال، روز، انکار،

همدم: معطوف

فلمرو ادبی) بی تابی کردن □ کتابه از □ نا آرامی و بی قراری / گواهی دادن دل □ کتابه از □ دریافت کردن و متوجه شدن / همدل و همدم بودن □ کتابه از □

یار و رفیق بودن

فلمرو فکری) مفهوم: غیبت معشوق / بی خبری از معشوق / جستجوی معشوق / بی قراری و بی تابی / جدیت در یافتن محبوب

فلمرو ادبی) بی تابی کردن □ کتابه از □ نا آرامی و بی قراری / گواهی دادن دل □ کتابه از □ دریافت کردن و متوجه شدن / همدل و همدم بودن □ کتابه از □

در گوی عاشقان

. مولانا در دمشق، پیوسته به افغان و زاری و بی‌قراری، شمس را از هر گوی و برزن جست و جو می‌کرد و نمی‌یافت.

فلمرو ربانی افغان: فریاد، زاری، ناله / برزن: گوی، محله، کوچه □ زاری، بی‌قراری، برزن: معطوف

فلمرو ادبی «افغان، زاری، بی‌قراری» و «گوی، برزن»: مراعات نظیر

فلمرو فکری (مفهوم: تلاش عاشق برای جست‌وجوی معشوق / بی‌تابی و بی‌قراری عاشق)

در کوی عاشقان

چون مولانا از یافتن شمس، ناامید شد، ناچار با اصرار همراهان به قونیه بازگشت و تربیت و ارشاد مشتاقان معرفت حق را از سر گرفت. در حقیقت از این دوره (سال ۶۴۷ هـ.ق.) تا هنگام درگذشت (سال ۶۷۲ هـ.ق.)، مولانا به همت یاران نزدیک خود، شیخ صلاح‌الدین زرکوب و سپس حسام‌الدین حسن چلبی، به نشر معارف الهی مشغول بود.

فلم‌رو بانی ارشاد: راهنمایی کردن، راه درست را نشان دادن / مشتاق: آرزومند، راغب، مایل / حسام: شمشیر تیز ❀ شیخ صلاح‌الدین

زرکوب و حسام‌الدین حسن چلبی: «بدل» برای یاران نزدیک خود ❀ ارشاد: معطوف

فلم‌رو ادبی از سرگرفتن ❀ کتابه از ❀ شروع کردن

فلم‌رو فکری (مفهوم: ناامیدی از وصال / همت و یاری یاران خاص)

در کوی عاشقان

بهترین یادگار ایام همدمی مولانا با این یاران، به ویژه با حسام‌الدین، سرودن کتاب گران‌بهای مثنوی است که یکی از عالی‌ترین آثار ادبی ایران و اسلام است. در این باره، این گونه روایت می‌کنند که حسام‌الدین از مولانا درخواست نمود کتابی به طرز «الهی نامه» سنایی یا «منطق الطیر» عطار به نظم آرد. مولانا بی‌درنگ از دستار خود کاغذی که مشتمل بود بر هجده بیت از آغاز مثنوی، بیرون آورد و به دست حسام‌الدین داد.

فلمرو ربانی روایت: نقل کردن مطلب، خبر یا حدیث / سنایی: ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی یا حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵ قمری)، از بزرگ‌ترین شاعران قمیده‌گو و مثنوی‌سرای زبان پارسی است، که در سده ششم هجری می‌زیسته است. سنایی شاعری است که برای نخستین بار عرفان را به صورت جدی وارد شعر فارسی کرد. / منطق الطیر یا مقامات الطیور: منظومه‌ای است از عطار نیشابوری که به زبان فارسی و در قالب مثنوی سروده شده است. کار سرودن این مثنوی در قرن ششم هجری قمری (۱۱۷۷ میلادی) پایان یافته است. ابیات این مثنوی را معمولاً بین ۴۳۰۰ تا ۴۶۰۰ بیت دانسته‌اند، از مثنوی‌های تمثیلی عرفان اسلامی به شمار می‌آید. مراحل و منازل در راه پوییدن و جستن عرفان یعنی شناختن رازهای هستی در منطق الطیر عطار هفت منزل است. او این هفت منزل را هفت وادی یا هفت شهر عشق می‌نامد. / دستار: عمامه، پارچه‌ای که به دور سر پیچند. / مشتمل: فراگیرنده، شامل شونده. اسلام: معطوف

فلمرو فکری (مفهوم: انگیزه سرایش مثنوی)

در کوی عاشقان

از این پس، مولانا شب و روز، آرام نمی گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود و شب‌ها حسام‌الدین در پیشگاه وی می نشست و او مثنوی می سرود و حسام‌الدین می نوشت و بر مولانا می خواند. برخی شب‌ها، گفتن و نوشتن تا به صبحگاه می کشید. ظاهراً تا اواخر عمر، مولانا به نظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند.

قلمرو زبانی پیشگاه: آستانه، درگاه، روبه‌رو و روز، نوشتن، دیگران: معطوف

قلمرو ادبی شب، روز: تضاد ❖ شب و روز = مجاز از همه وقت

قلمرو فکری (مفهوم: بی‌قراری مولوی در سرودن و نظم کتاب / بدیهه‌سرایی مثنوی)

در کوی عاشقان

مولانا مردی زردچهره و باریک اندام و لاغر بود و چشمانی سخت جذاب داشت و از نظر اخلاق و سیرت، ستودهٔ اهل حقیقت و سرآمدِ هم روزگاران خود بود و خود را به جهان عشق و یک رنگی و صلح طلبی و کمال و خیر مطلق کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود. همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حُسن خُلق، آنان را به راه راست می آورد.

قلمرو زبانی زردچهره: رنگ پریده، پژمرده / جذاب: جذب کننده، رباینده / اهل حقیقت: اهل راستی و درستی / سر آمد: برتر و بالاتر، برجسته، ممتاز / یک رنگی: اخلاص، صداقت / بردباری: صبر، تحمل، شکیبایی / طعن: سرزنش کردن، عیب کردن، کنایه زدن / ناسزا: آنچه شایسته و سزاوار نباشد، دشنام، حرف زشت / سیرت: روش، طریقه، عادت / ستوده: ستایش شده، پسندیده / حُسن خُلق: خوش خلقی (مرد، ستوده، سرآمد، اهل: مسند

قلمرو ادبی جواب تلخ: حس آمیزی ❖ سرآمد بودن (کنایه از) برتری / یک رنگ بودن (کنایه از) صادق بودن / زرد چهره (کنایه از) ناتوان و بیمار

قلمرو فکری (مفهوم: توصیف خصوصیات ظاهری و باطنی مولوی / اشاره به حسن خُلق مولوی / بردباری در مقابل مخالفان)

در گوی عاشقان

از شاعران و عارفان هم‌روزگار مولانا، سعدی و فخرالدین عراقی بودند که ظاهراً هر دو نفر با وی دیدار و ملاقات کرده‌اند. غزل زیر از مولانا، سعدی را شیفته خویش ساخت:

قلمرو زبانی: عارف؛ کسی که عبادت حق را از آن جهت می‌کند که او را مستحق عبادت می‌داند نه از جهت امید ثواب یا ترس از

عذاب / شیفته: عاشق، دلباخته ◉ عارفان، فخرالدین عراقی، ملاقات: معترف

قلمرو فکری: (مفهوم: ملاقات سعدی و فخرالدین عراقی با مولوی)

در کوی عاشقان

هر نفس آوازِ عشق می‌رسد از چپ و راست ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟

قلمرو زبانی فلک: آسمان، سپهر / عزم: میل، اراده / تماشا: (ریشه لغت مَشَى است) حرکت کردن، راه رفتن / «راست» در مصراع اول: سمت راست / «راست» در مصراع دوم: را (حرف اضافه) + است (فعل در معنی وجود داشتن) □ بیت سه جمله دارد. (الگوی جمله‌ها: «نهاد + فعل») ♦ «را»: حرف اضافه ♦ شیوه بلاغی در جمله اول: تقدّم فعل بر متمم ♦ هر نفس: ترکیب وصفی / آواز عشق، عزم تماشا: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی چپ، راست: تضاد ♦ آواز عشق: استعاره (تشخیص) ♦ راست، راست: قافیه و جناس همسان / که، به: جناس ناهمسان ♦ چپ و راست: «مجاز از» همه جا / هر نفس: «مجاز از» هر لحظه / فلک: «مجاز از» عالم معنا و ملکوت

قلمرو فکری هر دم فریاد عشق به گوش می‌رسد که ما به سوی کمال (حق) حرکت می‌کنیم. چه کسی میل رفتن به آنجا را دارد؟ (مفهوم: دعوت به تکامل / آرزوی بازگشت به اصل / عالم‌گیری آواز عشق)

در کوی عاشقان

ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست ...

فلمرو زبانی فلک: آسمان، عالم معنا / مَلک: فرشته / جمله: همه / باز: دوباره / همان جا: عالم معنا □ بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله

اول و سوم: نهاد + فعل / الگوی جمله دوم و چهارم: نهاد + مسند + فعل) ♦ یار ملک، شهر ما: ترکیب اضافی / همان جا: ترکیب وصفی

فلمرو ادبی فلک، مَلک: جناس ناهمسان «تکرار صامت «ب»: واج آرایی

فلمرو فکری در اصل ما آدمیان متعلق به عالم معنا و کنار فرشتگان بودیم و در انتها نیز دوباره به اصل خود برمی گردیم زیرا مکان اصلی ما آنجاست.

(مفهوم: اشاره به اصل و جایگاه انسان / بازگشت انسان به اصل خود / همنشینی انسان با فرشتگان)

در کوی عاشقان

گویند در شب آخر که بیماری مولانا سخت شده بود، خویشان و پیوستگان، بسیار نگران و بی قرار بودند و «سلطان ولد»، فرزند مولانا، هر دم بی تابانه به بالین پدر می آمد و باز از اتاق بیرون می رفت. مولانا در آن حال، آخرین غزل عمر خود را سرود:

قلمرو زبانی بی تابانه: نا آرام، به هم ریخته / بالین: بالش، بستر □ پیوستگان، بی قرار: معطوف

قلمرو ادبی هر دم: مدام از ← هر لحظه (زمان)

قلمرو فکری (مفهوم: بیماری مولوی / بی قراری و نگرانی)

درس هشتم

در گوی عاشقان

رو، سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خراب بشکود مبتلا کن ...

فلسفه ربانی شبگرد: شبرو / بالین: بالش، بستر / مبتلا: گرفتار، در بلا افتاده / خراب: آشفته، از کار افتاده ● بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول و دوم: نهاد + فعل / الگوی جمله سوم: نهاد + مفعول + مسند + فعل / الگوی جمله چهارم: نهاد + مفعول + فعل) ● شیوه بلاغی در جمله دوم: تقدم فعل بر متمم

فلسفه ادبی سر به بالین نهادن ● خوابیدن، بی توجه بودن ● تکرار مصوت «ب»: واج آرایی

فلسفه فکری برو و آسوده باش و غم مرا نخور، مرا با دردها و گرفتاری‌هایم تنها بگذار. (مفهوم: رها کردن عاشق با دردهایش / سوختن و ساختن عاشق)

درس هشتم

در گوی عاشقان

دردی است غیر مردن، کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

قلمرو زبانی درد: رنج، بیماری، ناخوشی. بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول و دوم: نهاد + فعل / الگوی جمله سوم و چهارم: نهاد + مفعول +

فعل) ❖ شیوه بلاغی در جمله اول: تقدم فعل بر متمم

قلمرو ادبی درد، مردن، دوا: مراعات نظیر ❖ درد، دوا: تکرار ❖ تکرار صامت‌های «د، ر»: واج آرایی ❖ درد، دوا: تضاد

قلمرو فکری درد عشق دردی است که درمان آن جز با مرگ چاره‌ای ندارد، پس من چگونه انتظار درمان آن را داشته باشم. (مفهوم: درمان ناپذیری درد عشق)

موسیقی شعر: در سطر اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم و بیست و دهم و بیست و یکم و بیست و دو

درس هشتم

در کوی عاشقان

در خواب دوش، پیری در کوی عشق دیدم بادست اشارتم کرد که عزم سوی ماکن...

قلمرو ربانی دوش: دیشب / پیر: مرشد، مراد، دانا / اشارت: ایما، اشاره / عزم: قصد، اراده بیت سه جمله دارد. (الگوی جمله‌ها:

نهاد + مفعول + فعل)

قلمرو ادبی تکرار صامت «د»: واج آرایی کوی، سوی: جناس ناهمسان

قلمرو فکری دیشب در خواب دیدم که در عالم عشق مرشدی برای رهایی از درد عشق مرا به سوی خویش می‌خواند. (مفهوم: بازگشت به اصل)

قلمرو تاریخی دوش: دیشب / پیر: مرشد، مراد، دانا / اشارت: ایما، اشاره / عزم: قصد، اراده بیت سه جمله دارد. (الگوی جمله‌ها:

در کوی عاشقان

عاقبت، روز یکشنبه پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر مولانا نیز از این جهان به جهان آخرت سفر کرد.

فیروزی خورشید عمر: اضافه تشبیهی ✦ سفر کردن برای عمر: استعاره (تخصیص) ✦ از این جهان به جهان دیگر سفر کردن و عاقبت آمدن
فیروزی (منهوم: سفر آخرت / بازگشت به اصل)

در گوی عاشقان

اهل قونیه، از خرد و بزرگ، در تشییع پیکر مولانا و خاک سپاری، حاضر شدند و همدردی کردند و بسیار گریستند و بر مولانا نماز خواندند.

فلمرو ربانی تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان

فلمرو ادبی خرد، بزرگ: تضاد ❖ خرد و بزرگ ❖ همه افراد / مولانا (در جمله آخر) ❖ پیکر مولانا

فلمرو فکری (مفهوم: مرگ مولانا)

فلمرو فکری (مفهوم: مرگ مولانا)

درس هشتم

در گوی عاشقان

ابیات زیر، بخشی از غزلی است که گویی، مولانا در مرثیه خود و دلداری یاران، سروده است:

به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد

فلمرو ربانی تابوت: صندوق فلزی یا چوبی که مرده را در آن گذرانند / روان: جاری، رونده □ بیت سه جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد+مسند+فعل /

الگوی جمله دوم: نهاد+مفعول+فعل / الگوی جمله سوم: نهاد+فعل) ♦ روز مرگ، تابوت من، درد جهان: ترکیب اضافی / این جهان: ترکیب وصفی

فلمرو ادبی تابوت: ~~سجده~~ پیکر و جسد ♦ درد چیزی را داشتن ~~تنگ~~ ♦ مهم بودن آن چیز و توجه به آن ♦ تکرار صامت «ر»: واج آرایی

فلمرو فکری در روز مرگ و در زمان تشییع پیکرم هرگز تصور نکن، من میل بازگشت به این دنیا را دارم، هرگز. [بلکه در حال برگشت به اصل خویشم.]

(مفهوم: تشییع پیکر / بازگشت به سوی خدا / خرسندی از مرگ و به معبود رسیدن / بی تعلقی و آزادگی)

موضوع: مولانا، مرثیه، دلداری، غزل، شعر، ادبیات کلاسیک، سوز، درد، امید، تشییع، پیکر، روز مرگ، تابوت، روان، جسد، تشییع پیکر، بازگشت به سوی خدا، خرسندی از مرگ، بی تعلقی و آزادگی

درس هشتم

در گوی عاشقان

برای من مگرت و مگو دریغ! دریغ! / به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد

قلمرو زبانی: دریغ: افسوس، کلمه‌ای که در هنگام حسرت گفته می‌شود. / دیو: موجودی خیالی شبیه انسان اما بسیار تنومند،

زشت و دارای شاخ و دم. بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول: نهاد + فعل / الگوی جمله دوم: نهاد + مفعول + فعل / الگوی جمله

سوم: نهاد + متمم + فعل / الگوی جمله چهارم: نهاد + مسند + فعل) * دام دیو: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: به دام چیزی افتادن * گرفتار و اسیران شدن * دیو * شیطان * تکرار صامت «د»: واج آرایی

قلمرو فکری: برای من هیچ اشک نریزید و هیچ افسوس نخورید که به وصال محبوبم رسیدم بلکه برای کسی که در دام شیطان است باید گریست و

تأسف خورد. (مفهوم: لذت ترک دنیا / تأسف از گرفتاری در دام شیطان)

مفهوم: لذت ترک دنیا / تأسف از گرفتاری در دام شیطان

در کوی عاشقان

کدام دانه فرورفت در زمین که نرست؟

چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

زندگانی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی،

بدیع‌الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تغییر

﴿فلمرو ربانی﴾ نرست: رشد نکرد ﴿بیت سه جمله دارد﴾ (الگوی جمله اول: نهاد + متمم + فعل / الگوی جمله دوم و سوم: نهاد + فعل) ﴿

به دانه انسانیت این گمان باشد﴾ ← به دانه انسان این گمانت باشد. ﴿شیوه بلاغی در جمله اول: تقدم فعل بر متمم﴾ ﴿کدام دانه،

این گمان: ترکیب وصفی / دانه انسان، گمانت: ترکیب اضافی

﴿فلمرو ادبی﴾ مصراع اول: پرسش انکاری ﴿دانه انسان: اضافه تشبیهی﴾ دانه، زمین، رویدن: مراعات نظیر

﴿فلمرو فکری﴾ کدام دانه است که در زمین کاشته می‌شود (از دیده‌ها پنهان می‌شود) اما رشد نمی‌کند و بارور نمی‌شود؟ انسان نیز بعد از مرگش همانند

دانه‌ای است که کاشته شده و حتماً در حال رشد و تکامل است. (مفهوم: تکامل انسان بعد از مرگ / معاد / زندگی پس از مرگ)



بديع الزمان فروزانفر



بدیع الزمان فروزانفر

دانش های زیبایی درس هشتم

نقش های تبعی

به جمله های زیر توجه کنید.

دانش آموز به اردوی علمی رفت. ← دانش آموز و دوستش به اردوی علمی رفتند.

به کوه بنگر. ← به کوه بنگر به کوه.

تو به مادرت روز تولدش را تبریک گفتی. ← تو، خود، به مادرت روز تولدش را تبریک گفتی.

با دقت در جمله های بالا متوجه شده اید که برخی از گروه های اسمی که اضافه شده اند، تابع گروه اسمی قبل از خود هستند؛ این گروه ها دارای نقش های

تبعی هستند و به سه دسته تقسیم می شوند:

تکرار

بدل

معطوف

دانش های زیبایی در س هشتم

نقش های تبعی

۱. معطوف: هر گاه دو یا چند واژه با نقش دستوری یکسان با «و» عطف به یکدیگر اسناد داده شوند؛ به واژه های پس از «واو عطف»، معطوف می گویند و از نظر نقش تابع اسم پیش از «و» هستند.

مثال: او به فوتبال علاقه دارد. ← او به فوتبال و والیبال علاقه دارد.
متمم معطوف به متمم متمم

- فوتبال از ورزش های خوب است. ← فوتبال و والیبال از ورزش های خوب هستند.
نهاد نهاد معطوف به نهاد نهاد

دانش های زیبایی درس هشتم

نقش های تبعی

۲. بدل: یک یا چند گروه اسمی که گروه اسمی قبل از خود را توضیح دهد و اغلب میان «ویرگول» می آید و در واقع هر دو گروه اسمی یک چیز واحد یا یک شخص واحد با نقش یکسان هستند.

مثال: حافظ، شاعر قرن هشتم است ← حافظ، شاعر قرن هشتم، غزلیات نابی دارد.

نهاد مسند فعل نهاد بدل مفعول فعل

- تو، خود، به دیدن مادرت رفته ای؟

نهاد بدل

دانش های زیبایی درس هشتم

نقش های تبعی

۳. تکرار: آن است که یک نقش برای تأکید دو بار تکرار شود.

مثال: از پدر پیرس از پدر

تکرار متصم

قلمرو زبانی

۱ واژه «مرشد» در متن درس، به چه معنایی است؟

پیر، راهنما

۲ چهار ترکیب اضافی که اهمیت املائی داشته باشد، از متن درس بیابید و بنویسید.

مناسک حج، صاحب بصیرت، غیبت شمس، عازم دمشق

کارگاه متن پژوهی

۳ گاه، واژه از نظر نقش دستوری، پیرو گروه اسمی پیش از خود است؛ به این گونه نقش‌ها در اصطلاح، «نقش‌های تبعی» می‌گوییم:

نقش‌های تبعی

تکرار

واژه یا واژه‌هایی، در یک نقش، دو بار در جمله تکرار می‌شود.

مریم آمد، مریم.
تکرار

بدل

واژه یا واژه‌های قبل از خود را توضیح می‌دهد.

مریم، خواهر زهرا، به خانه آمد.
بدل

معطوف

واژه، یا واژه‌هایی که بعد از حرف عطف «و» می‌آید.

مریم و زهرا آمدند.
معطوف

■ اکنون برای کاربرد هر یک از نقش های تبعی، مثال مناسب بنویسید.

معطوف = سزنی و بامداد اسلام و بهر در گوزه از آثار زرین کوب هستند.

بدل = شاهنامه، این گران مایه کتاب، در قالب مثنوی سروده شده است.

تکرار = هر دم به روی من گوید عدوی من / کاین شیوه دری (زبان فارسی) تو نابود می شود / باور نمی کنم / باور نمی کنم / باور نمی کنم.

قلمرو ادبی

۱ برای کاربرد هر آرایه‌ی زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

■ واج آرایه:

برای من مگری و، مگو دریغ‌ادریغ! به دام دیو درافتی، دریغ آن باشد ← تکرار صامت «د»: واج آرایه

■ حس آمیزی:

به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های زرین بکشیدسوی خانه، مه‌خوب خوش لقارا ← «ترانه‌های شیرین» و «بهانه‌های زرین»:

■ تشبیه:

ناگهان، آفتاب عشق و شمس حقیقت در برابرش نمایان شد. ← آفتاب عشق: تشبیه عشق به آفتاب / شمس حقیقت: تشبیه حقیقت به شمس

۲ بخش مشخص شده در سرودهٔ زیر، بیانگر کاربرد کدام آرایهٔ ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی،

«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

محمدرضا شفیعی کدکنی

تضمین - زیرا دکتر شفیعی کدکنی این مصراع را عیناً از مولوی در سخن یا شعر خود آورده است.

قلمرو فکری

۱ درباره اصطلاحات « پیر » و « مراد » و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

« پیر » و « مراد » در اصطلاح عرفانی راهنما و مرشد است که خود به کمال رسیده باشد و توانایی به کمال رساندن مریدان را نیز داشته باشد. شمس تبریزی که پیرو مراد مولانا بود، سبب شد مولانا علوم ظاهری را رها کرده، به علم حقیقت روی بیاورد. مولانا این تأثیرگذاری را در رباعی زیر این گونه بیان کرده است.

زاهد بودم ترانه گویم کردی سرگشته بزم و باده جویم کردی

سجاده نشین باوقاری بودم بازیچه کودکان کویم کردی

سجاده نشین باوقاری بودم بازیچه کودکان کویم کردی

۲ با توجه به متن درس، به اعتقاد مولانا، چه چیزی را باید مایه دروغ و افسوس دانست؟

به دام دیو افتادن و فریب شیطان را خوردن.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو فکری

۳ کدام بیت درس، با این سرودهٔ حافظ، ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک آنها را بنویسید.
چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان جا رویم جمله، که آن شهر ماست

پیام مشترک: اشاره به اصل و جایگاه انسان (عالم معنا) / بازگشت انسان به اصل خود

۴ بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست؟ چرا به دانهٔ انسانت این گمان باشد؟

بیت به قطعی بودن معاد اشاره دارد با این توضیح که نباید مرگ را انتهای کار انسان پنداشت. همان طور که هر دانهٔ کاشته شده می‌روید، انسان

نیز مانند دانه پس از سالیانی از خاک خواهد روید و دوباره زنده خواهد شد.

قلمرو فکری

۵ بر مبنای متن درس، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون علیه السلام خطاب است، مقایسه کنید.
إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا... (سوره طه / آیه ۴۳ و ۴۴)

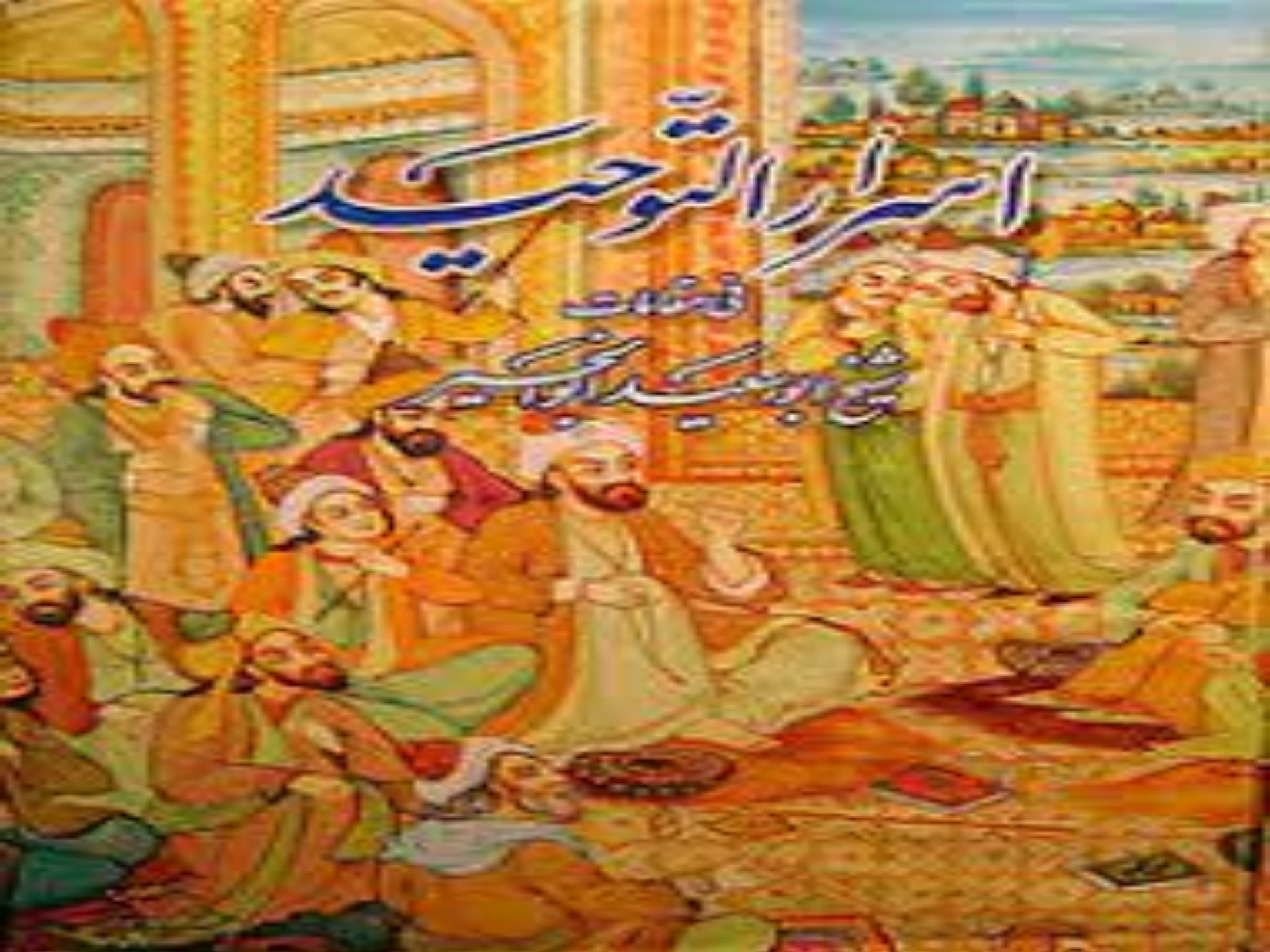
هر دو به سوی فرعون بروید. زیرا او در برابر خدا سرکشی کرده است. پس با گفتاری نرم مسائل الهی را به او بگویید که امید است هوشیار شود و آیین حق را بپذیرد یا بترسد و از سرکشی باز ایستد.

«در زندگانی، اهل صلح و سازش بود؛ همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حسن خلق، آنان را به راه راست می آورد.»

اسرار التوحید

فصل اول

توحید و توحید پرست





SAMATAK.COM

ابو سعيد ابو الخير

درس هشتم

گنج حکمت چنان باش...

خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - بود، گفت: «روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما، او را چیزی می‌نوشتم.»

قلبرویانی خادم: خدمتکار / قدس الله روحه العزیز: خداوند، روح عزیز او را پاک گرداناد. ◉ خادم خاص شیخ ما: گروه مسندی

«ابوسعید» بدل برای «شیخ ما»

«ابوسعید» برای «شیخ ما»

درس هشتم

گنج حکمت چنان باش...

کسی پیامد که «شیخ، تو را می خواند.»؛ برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که چه کار می کردی؟ گفتم: «درویشی حکایتی چند خواست، از آن شیخ، می نوشتم.»
شیخ گفت: «یا عبدالکریم، حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند!».

اسرار التوحید، محمد بن منور

فلمرو زبانی حکایت چند ← چند حکایت: ترکیب وصفی ❖ یا عبدالکریم: شبه جمله (ندا و منادا) ❖ الگوی جمله «حکایت نویس مباش»:
نهاد + مسند + فعل (حکایت نویس: مسند)

فلمرو ادبی تکرار مصوّت «ا» در «حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند.»: واج آرای
فلمرو فکری (مفهوم: دعوت به الگو شدن)

واژگان جدید درس هشتم

تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان

خوش لقا: زیبارو، خوش سیما

رضوان: بهشت، نام فرشته‌ای که نگهبان بهشت است.

زهد: پارسایی، پرهیزگاری

شبگرد: شبرو

شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابله‌ی طریقت

صنم: بت، معشوق زیبارو (مجازاً)

عازم: رهسپار، راهی

قَدَسَ اللّٰهَ رُوْحَه العَزِيزِ: خداوند، روح عزیز او را پاک گردانند.

صنم: بت، معشوق زیبارو (مجازاً)

واژگان جدید درس هشتم

متفق: همسو، هم عقیده، موافق

محضر: محلّ حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می شود.

مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می کند؛ مُراد، پیر، مقابل مَرید و سالک

مَلک: فرشته

مناسک: جمع مَنسک، اعمال عبادی، آیین های دینی

وعظ: اندرز، پند دادن

واژگان مهم املایی درس هشتم

ملقب و مشهور - اقامت و سکونت - هراس و بیم - خوارزمشاه و مغولان - خویشان و اقوام - رهسپار و عازم -
مناسک و مراسم حج - فضل و تقوا و زهد - تأثیر و مؤثر - علاءالدین کیقباد سلجوقی - صاحب بصیرت -
هجرت و فراق - اصرار و انکار - وعظ و پند - شهر حلب و سوریه - طالبان علوم شریعت - متفق و همراه -
اهل قونیه - علما و زاهدان - ملامت و هیاو - خشم و غضب - صنم و بت - معشوق خوش لقا - انقلاب احوال مولانا -
پرغوغا و شلوغ - عاقبت و فرجام - افغان و زاری و بی‌قراری - صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی - عالی‌ترین
آثار سنایی - منطق‌الطیر عطار - دستار و عمامه - نظم مثنوی - سیرت ستوده - صلح‌طلبی و سازش‌خواهی -
طعن و سرزنش - حسن خلق شیفتگان - خویشان و پیوستگان - مبتلا و گرفتار - خرد و کلان - تشییع پیکر - تابوت
روان - دریغ و افسوس - بدیع‌الزمان فروزانفر - تلخیص و خلاصه

در کوی عاشقان

خواجه عبدالکریم - خادم خاص - قدس الله روحه العزیز - حکایت‌های اسرار التوحید

چنان باش ...

پایان